

اشتغال داشت و شیخ با کسوف تمام و جاهی ما لا کلام در لباس
 فقر آمد و غلغله او زمین و زمان را گرفت خواست که رفته ملازمت
 نماید اما چون شنید که به تعظیم هندوان قیام میکنند دل از آن هوس
 برخاست و محروم ماند اما روزی در بازار آگره دید که سواره
 می آید و خلقی انبوه پیشش و پهن او را گرفته و از برای رد سلام
 خلائق و تواضع ایشان هر طرف زمان زمان خم میشد و فرصت
 راست نشستن در خانه زین نداشت و با وجود هشتاد سالگی
 طراوتی عجیب و سیمای شربب در بشرة او ظاهر بود رحمه الله
 در بیستم ماه مبارک رمضان این سال جد مادری فقیر مرحومی
 مخدوم اشرف در بهار از عالم درگذشت و این خبر در بلاد سندسوان
 از توابع سنبل شنیده و • فاضل جهان • تاریخ وفات او یافته شد و
 چون تعلیم جزئیات و بعضی از علوم عربیه از او گرفته بود و حقوق
 بسیار بر نامه اهل علم داشت کلفت و محبت بسیار ازین واقعه
 روی داد و داغ مصیبت والد ماجد تازه گشت و این بیت امیر
 خسرو علیه الرحمة بیان آمد که

سیف از سرم گذشت و دل من در نیم ماند
 دریای خون روان شد و در یتیم ماند

و در عرض یک سال از عروض این احوال اختلال تمام در دل آسوده
 راه یافت و غم دنیا که از آن گریزان میگشت بیکبار بطنازی پیش آمد
 و مر راه گرفت و موقوف فیها الی آشکارا شد و سخن والد مرحوم که
 بارها میگفت که این ولوله و شورش تو مادامی است که من در
 قید هیاتم و بعد از آنکه من نمائیم خواهند دید که تو چه طور بی قید

خواهی زیست و پشت پابر دنیا و مافیها خواهی زد راست آمد
 ماتم گده شد جهان نهان چیست * ماتم زده چو من عیان کیست
 ماتم دو شد و غم دو افتاد * فریاد که مانم دو افتاد
 حیف است دو داغ چون منی را * یک شعله بص است خرمنی را
 یک سر دو خمار بر نه گیرد * یک سینه دو بار بر نه گیرد
 و درین سال اعتماد خان خواجه سرای اسلیم شاهی اعتبار تمام
 در حرم یافته در امور ملکی نیز معتمد الملک شد و بدعتی و
 کفایتی چند پیدا کرد که پیش ازان نبود و هر روزی کار و بار در
 خانه مستحکم تر میگشت تا نوبت براجه تودرمل رسید و در زمان
 استیلاي ماهم اتکه و بیگم و ادهم خان و اعتماد خان خواجه
 سرای که صاحب رای و تدبیر بود میر عبد الحی این حدیث از
 کتاب نهج البلاغه که بحضرت امیر رضی الله عنه منسوب است و
 بعضی آن را از علامه شریف علم الهدی مرتضی بغدادی میدانند
 حسب حال کشید که قال علیه السلام سیاتی زمان علی الناس لا یقرب
 فیه الا الما جن و لا یظرف فیه الا الفاجر و لا یضعف فیه الا
 المنصف یعدون الصدقة فیه غرما و صلة الرحم منا و العبادة استطالة
 علی الناس فعند ذلک یكون السلطان بمشورة انفسوان وامارة الصبیان
 و تدبیر الخصیان و ازین واقعه تا زمان تحریر یک قرن پیش گذشته
 به بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا

و در سنه اهدی و سیدین و تسعمایة (۹۷۱) خواجه مطفر علی ثریتی
 خطاب خانی یافته وکیل کل شد و * ظالم * تاریخ یافتند و در میان
 راجه واد هر روز منافشه در هر کلی و جزئی بود در ظریفی آن بیت قدیم را که

سگ کاشی به از صفاهانی * گرچه صد بار سگ ز کاشی به
چنین تضمین کرد که

سگ راجه به از مظفر خان * گرچه صد بار سگ ز راجه به
چون امرا شکایت از راجه نزد شهنشاهی برده التماس تنفیر او نموده
اند جواب داده اند که هر کدام شما در سرکار خود هندوئی دارید ما
هم هندوئی داشته باشیم چرا از او بد باید بود و خیره مجمع مهر
راجه را چنین یافته که

آنکه شد کار هند ازو مختل * راجه راجه است آودر مل
و درین سال قاضی لال را که از جمله آشنایان نیک و خوش طبعان
ظریف بود از قصبه برن طلبیده بتقریبی بسیاست رسانیدند و
* قاضی لال * تاریخ او یافته شد و درین سال غازیخان تنور از امرای
کبار عدلی که چندگاه بدرگاه آمده باز فرار نموده به هتیه رفته بود
در نواحی کره با جمعیتی انبوه در مقابله آصف خان آمده مصاب
داد و در میدان معرکه امداد و آصف خان قوت تمام ازین فتح
گرفته بر حرولایت کره گذراند که هفتاد هزار دیه آبادان دران زمان
داشت و قلعه چوراکره دار الملک انجامت و قبل ازان پای تخت
ملک آن قلعه هوشنگ آباد بود که تعمیر کرده سلطان هوشنگ
غوری پادشاه مالویست رفت و رانی درگارتی نام زنی صاحب
حس و جمال در کمال رعنائی که حکومت آنجا داشت با بیست
هزار سوار و پیاده و هفصد پیل قوی هیکل آمده جنگی معب
نمود و دلارران بدشمار از جانبین بعد از کشش و کوشش فوق الحد
و الغایت قالب را به پیغام تیر و تیغ بیدریغ تهی کردند و تیری

بر مقتل رانی برسید و رمقی مانده بود که لشارت بفیلدبان خویش
 کرد تا کار او را بخنجر تمام ساخت و با وجود این حال نیز رندی
 بد بختی از او باش او را به سلامت گذاشت آری
 هرگنده پزی گنده خوری میدارد

اگرچه چاه نصرانی نه پاکست * جهودی مرده میشوید چه پاکست
 و آصفخان از آنجا بر سر چورا گره رفت و پسر رانی مذکوره نیز بعد از
 محاربه بمادر هلیحق گشت و چندان خزاین و دفاین بدست آصف
 خان و لشکریانش افتاد که عدد آنرا جز آفریدگار یگانه نداند و آصف
 خان بقوت آن مال دعوی قارونیت و شادانیت پیدا کرد تا عاقبت
 به تحت الذری رفت

گرچه از مال و گندمی نه بوجه * هم خزینه پرست و هم انبار
 پس تفاخر مکن که اندر حشر * گندمت گزدمست و مالت مار
 و در دزدان هم ذیقعد * این مال بعزم شکار فیل جانب نرور نهضت
 نمودند و در عین بشکال فیل بسیار بااختراعات عجیب اصطیاد
 نموده از راه سارنگ پور بولایت مندو رسیده در سلج ذیحجه این
 سال آن خطه را معسکر ساختند و عبد الله خان از بک بتقریب
 بعضی اداهای ناسزا اهل عیال خود را از مندو بر آورده راه گجرات
 پیش گرفت و هر چند مقیم خان که درین یورش شجاعت خان
 خطاب یامت رفته او را دلاسامی نصیحت آمیزه او قبول نمود

محل قابل و آنکه نصیحتی قابل

چو گوش هوش نباشد چه سود از گفتار

و عبد الله خان بهراول اندک جنگی کرد چون خیر قرب موب

شاهنشاهی یافت اکثری را از اهل و عیال و اطفال و بنده و بار
بتاراج حادثات داد و جمعی ضروریرا پیش انداخته بصد حیلۀ خود
را در گجرات رسانیده پناه بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی
که بعد از سلطان محمود فرمان فرمای آن بلاد و صاحب شوکت و
استعداد شده بود برو و امواج شاهنشاهی تا سرحد گجرات تعاقب
او نموده حرمها و فیلان نامی او را با سیری و اولجه گرفته آوردند
و بقیه نصیبۀ اعدا شد که گواران و بهیلان باشند و آبادانی گجرات
را در عهد چنگیز خان چنان نشان میدادند که در عصر پادشاهان
سابق معمور بود و رواج اهل علم و فضل چنان شده که فوق آن
متصور نباشد و هر سپاهی و مسائری و غریبی که رفته او را دیده
یا ملازمت اختیار کرد دیگر او را بهیچ چیز و هیچ کس احتیاج
نماد و میگویند که هر روز پنج شش سروپای خاصه خود بمردم
می بخشید و هیچ سروپا کم از هفتاد و هشتاد تا پنجاه اشرفی
نمی بود میداد و یکی از حاتمی های او این بود که روزی با
ملازمانش سیر میکرد و عبد الله خان اوزبک در ملازمتش بود
درین اثنای دو سه کشتی پر از اسباب و اقمشه و جواهر نفیس به
نظر او گذرانیدند به مسجد دیدن همه را به عبد الله خان اوزبک
بر گزار کرد و ازان جمله آنکه شاه عارف صفوی حسینی که حالا در
لاهور است و بعنوان کرامت تسخیر جن مشهور و گنجها داشته بمردم
می بخشید میگویند که این همه خزاین و دنانین از چنگیز خان یافته
و مهرهای او همه بسکه چنگیز خان است و الله اعلم و میران مبارک
شاه برهان پوری ایلچیان فرستاده اطاعت قبول نمودند و اعتماد

خان خواجه مرا مصحوب ایشان رفته دختر میران را به تحف و هدایای لایق بدرگاه آورد و مقرب خان از امرای دکن آمده ملازمت نمود و در محرم در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه (۹۷۲) از مندر بقصده نالجه رسیده و قرا بهادر خان را بحکومت آن بلاد منصوب فرموده شکار گنجان از راه اجین و سارنگ پور و بروده و گوالیار بتاریخ سوم ربیع الاول سنه مذکور بی پای تخت آمدند و دو فرزند توام حسن و حسین نام درین سال از حرمی تولد یافتند و در مرض یکماه بملک دیگر خرامیدند و درین سال تعمیر شهر نگرچین واقع شد و سطری چند که یکی از اعیان دولت در وقت تالیف اکبر نامه بفقیر فرموده بود که درین باب بنویسید آن را بیجنس ایراد مینماید چون مهندس کارخانه ابداع اندیشه بلندشهریار کامگار را که معمار معموره گیتی خصوصا بنای مقصوره هند است از آغاز فطرت اختراع آهن ایجاد فرموده تا بمقتضای

جهاندار داند جهان داشتن * یکی را بریدن دگر کاشتن
هر سر منزل و هر گل زمینی را که هوای آن معتدل و فضای آن
فسیح و آبش گوارا و سواش مسطح باشد تعمیر بخشیده محل نزول
اجلال موکب اقبال سازد چه اختیار اماکن ثره و مساکن طیبه و منازل
سروجه و میاه عذب بهم ابقای نعمت صحت بدنی و احتمال
اعتدال مزاج انسانی که مهبله معرفت و طاعت یزدانی همان تواند
بود از جمله سته ضروریه است خصوصا وقتی که بعضی از مصالح

ملکی نیز مدل سیر و شکار و غیره بآن متضمن گردد بنابراین دراعی
 درین سال خجسته فال بعد از معاودت از سفر مالوه که اولیای
 دولت منصور و اعدای ملک مقهور شده بودند پیش دید همت والا
 نهمت و اقتضای رای جهان آرای چنان افتاد که موضع گهراولی
 را که بیک فرسنگی آگرة واقع شده و باعتبار لطافت آب و نظامت
 هوا بر خیلی امکانه رجحانی و مزیتی تمام داشته معسکر حشم
 همایون و مخیم دولت ابد پیوند گردانیده و از مضایق مداخل و
 مخارج شهر خاطر قدسی متأثر را فراغتی حاصل گشته اوقات فرخنده
 سمات را گاهی بچوگان بازی و گلشی بدوانیدن سگان تازی و پرانیدن
 جانوران گوناگون مصروف سازند و بنای آن معموره بلند اساس را
 بشگون استحکام مبانی قصر سلطنت بیزوال و تغال از دیاد جاه
 و جلال گرفته فرمان نافذ بران گونه عز اصدار یافت که بار یافتگان
 قرب منزلت و منظوران نظر عاطفت هر کدام از برای خود دران
 مکان مرنه عمارات عالی و مناظر رفیع بنیاد نهادند و در اندک مدت
 هواد آن بقعه لطیف از پرتو توجه حضرت ظل الهی خال رخ نو
 عروس عالم شد و نگرچین که عبارت است از امفاباد نام یافت
 لله الحمد که آن نقش که خاطر می خواست
 آمد از غیب پس پرده اقبال پدید

و از عجایب نقلیات روزگار آنکه امروز ازان شهر و ازان عمارت اثری
 باقی نیست و همچنان که قاع مضمف بود همت فاعتبورا
 یا اولی الأَبصارِ چنانچه صاحب قاموس گفته که هفت و هشت
 شهر منصوره و منصوریه نام را که شهر های عظیم و پادشاه ذی

شوکتی در زمان خود هر کدام آنها را بنا کرده بود امروز یکی ازان
 ها آبادان نیست *أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَدَرِينِ سَالٍ يَأْسَالُ كُنْزَهُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ* است شیخ عبد النبي محدث ندیره شیخ عبدالقدوس گنگوهی را که از
 کبار مشایخ هند است از قصبه اندری کرنال طلبیده صدر الصدور
 ساختند تا باتفاق مظفر خان مدد معاش بدهد بعد ازان مستقل
 چنان شد که عالم عالم اوقات و انعامات و ادورات بمستحقان بخشید
 چنانچه اگر بخشش جمیع پادشاهان سابق هند را در یک پله نهند و
 انعام این عهد را در پله دیگر هنوز این راجح آید تا باز بتدریج رفته
 رفته به پله اصلی قرار گرفت و قضیه منعکس شد چنانچه مذکور می
 شود انشاء الله تعالی و درین سال خواجه معظم خالوی شاهنشاهی
 که داغ الاقارب کالعقارب بر جبین روزگار خود داشت خواجه
 اقارب کالعقارب فی اذها • فلا تغرر بعم او بخال
 فان العم زاد الغم منه • و اما الخال عن خیرات خالی
 روزیکه بتقریب نصیحت و منع او از بعضی امور ناشایسته که از
 سر برزده بود بمنزل او میرفتند خبردار شده از روی بد گمانی
 و خبط اصلی قدیم زن خود را بکشت و مستحق عقوبت گشته
 اول در ته لکد و چوب مالش داده او را غوطه چند فرمودند و در
 گوالیار فرستادند تا در همان حبس از حبس طبیعت برست
 و به مکافات رسید

بدی کننده خود را بر روزگار سپار • که روزگار ترا چاکری است کینه گذار
 و درین سال میرزا سلیمان مرتبه سوم بکابل آمد و باعث بر آمدن

او آن بود که میرزا بعد از دفع شاه ابوالمعالي و مصاهرت میرزا
 محمد حکیم در وقت مراجعت اکثر ولایت کابل را جایگیر لشکریان
 خود ساخت و کار بر میرزا و مردمش تنگ شد و بدخشیان را بعد از
 خواهی از کابل بر آوردند و میرزا سلیمان با لشکر گران بجهت
 انتقام آمد و میرزا محمد حکیم تاب مقاومت او نیاورد و باقی
 قاقشال را با جمعی از معتمدان در کابل گذاشته بجلال آباد رسید و
 چون میرزا سلیمان تعاضب نمود میرزا محمد حکیم به کنار نیلاب آمده
 عریضه بدرگاه نوشت و میرزا سلیمان قمبر نام نوکر خود را با جمعی
 در جلال آباد گذاشته از پشاور به کابل رفت و بموجب حکم تمامی
 امرای پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس و اتکه خان به تمامی
 اتکه خیل و مهدی قاسم خان و کمال خان کهکرم میرزا محمد حکیم
 پیوستند و قمبر را با سی صد کس که محافظت جلال آباد می
 نمود علف تیغ ساخته سر او را با خبر فتح نزد باقی قاقشال بکابل
 فرستادند و میرزا سلیمان روی هزیمت به بدخشان نهاد و میرزا
 محمد حکیم بکابل در آمد و خان کلان بمنصب اتالیقی میرزا محمد
 حکیم ماند و باقی امرای بجایگیرهای خویش آمدند بعد از چندگاه
 میرزا محمد حکیم همشیره بیوه خود را که شاه ابوالمعالي داشت بی
 استصواب خان کلان بخواجه حسن نقشبندی از اولاد خواجه نقشبندی
 قدس الله مرّة العزیزه عقد بست و خواجه حسن وکیل مستقل شده
 تمشیت مهمات با استقلال میکرد و ظرفا در آن وقت می گفتند که
 گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود
 ما را نه جوال و نی رهن خواهد بود

و خان کلان که حکم شکنه معزول پیدا کرده بود تاب نیاوردند بی رخصت میرزا پلاهور آمد و حقیقت را معروض درگاه داشت و درین حال شیخ الاسلام فتح پوری چشتی که در سنه احدی و سبعین و تسع مایه (۹۷۱) از حرمین شریفین تشریف آورده و کاتب حروف این دو تاریخ یافته و در ضمن مکتوبی عربی که بجای خود نقل نموده خواهد شد انشاء الله تعالی از بداون نوشته فرستاده بود تاریخ شیخ اسلام مقتدای انام • رفع الله قدره السامی از مدینه چوسوی هند آمد • آن هدایت پناهی نامی هند از مقدم همایونش • یافت از سر خجسته فرجامی گیر حرفی و ترک کن حرفی • بهر سالش ز شیخ اسلامی دیگر همین اسلوب که

شیخ اسلام ولی کامل • آن مسیحا نفس و خضر قدم لامع از جبهه او سرازل • طالع از چهره او نور قدم از مدینه چوسوی هند شناسنته • آن مسیحا نفس و خضر قدم بشمر حرفی و مشمر حرفی • بهر تاریخ ز خیر المقدم طرح عمارت خانقاه جدید انداخت که مثل آن در معموره گیتی نشان نمیدهند و در مدت هشت سال با تمام رسیده دم از هشت بهشت زد و درین ایام تمام محل بنگالی در آگره و قصری عالی دیگر واقع شد و قاسم ارملان این تاریخ گفت که

چون از پی عشرت شه زیبا منظر • فرمود بنا دو خانه فیض اثر تاریخ یکی ز عشرت آمد بیرون • شد خانه پادشاه تاریخ دگر و در غره ماه رجب سنه اثنی و سبعین و تسعمایه (۹۸۴) بجانب

امروز و کوهه بعزم شکار فیل نهضت نمودند و مردم را از آنجا بگرفتند
 بیلان نامزد فرموده خود بگوالبار آمده و روزی چند بجهت گرمی
 هوا عارضه تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و
 درین حال عزیمت بنائی قلعه اگر تصمیم یافت و از آنرا که
 از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری
 غله از سر هر جریب زمین برولایت تقسیم نموده و محصلان و
 توأچیان گماشته از امرای جایگیر دار تحصیل کردند تا در مدت
 پنج سال باتمام رسید و عرض دیواره گز و ارتفاع چهل گز و خندق
 عمیق که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند عرض آن
 بیست گز و عمق آن ده گز تا باب رسیده و از آب دریای چون
 پرگشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان میدهند و تاریخ
 دروازه آن را شیخ فیضی * بنامی در بهشت * یافت و سه کرور زر تخمیناً
 خرج آن قلعه شد و بعد از آن که صورت اتمام پذیرفت زرهایی تمام
 هندوستان را ملجا و ماوای گشت و این تاریخ یافتند که * شد بنامی
 قلعه بهر زر * و الحق آن زر صامت معلوم نیست که ناطق کی شود
 مگر آنکه آیت و أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا یخواند و بزبان حال بگوید که
 انْطَقْنَا لِلَّهِ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ
 زر اندر کف مرد دنیا پرست * هنوز ای برادر بسنگ اندرست
 زر از بهر خوردن بود ای پسر * ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر
 و درین سال بقی خان زمان و ابراهیم خان و اسکندر خان اوزبک
 زوی نمود و بنامی آن این بود که بعد از سرکشی عبد الله خان
 اوزبک بدگمانی از طایفه اوزبکیه بخاطر شاهنشاهی راه یافته اشرف

خان میرمنشی را از نرور بطلب اسکندر خان اوزبک بدلاستادند که در ارده جایگیر داشت و اشرف خان را بلطائف الحیدل بیبانه مرافقت بابراهیم خان اوزبک که بسال بزرگ تر از همه است بجایگیر او که سرهر پور بود بود و از آنجا بچونپور نزد خان زمان به تقریب کنکش پرسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به لکنو و خانزمان و بهادر خان بکره و مانکپور سر طغیان برداشته یکرویه شدند و امرای آن حدود مثل شاهم خان جلایر و شاه بدایغ خان و غیر آن در نواحی نیم کهار بجنگ از پیش خان زمان منہزم شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در قلعه نیم کهار و مچنون خان قاقشال در مانکپور متحصن گردیدند و آصف خان ولایت کره کتذکه را بعهد محافظت جماعه گذاشته خود به خزانه وافر و لشکر تازه زور بمدد مچنون خان رسید و قفل خزیذہ برداشته تسلی سپاه نمود و به مچنون خان نیز مبلغی کلی داد که سرمایہ ازدیاد جمعیت او شد در مقابلہ خان زمان نشستند و عرایض بدرگاہ فرستادند و ثانی خان این بابت در عریضہ خود نوشت

ای شہسوار معرکہ آرای روز رزم

از دست رفت معرکہ پا در رکاب کن

و چون مراجعت از سفر مالوہ روی نمود این خبر شنیده منعم خان خانخانان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر فنوج عبور نماید و خود در ماه شوال سال نہصد و ہفتاد و درپای در رکاب نهادند و قبا خان گنگ کہ بمخالفان یکی شدہ بود در فنوج باستشفاع

خانخانان آمده دید و از تقصیرات او در گذشتند و از آنجا بایلغار
 یلکهنو رسیدند و سکندر خان جنگ نا کرده بخانزمان و بهادر خان
 ملحق شد و همه ایشان مقابله آصفخان و مجنون خان را گذاشته و
 راه جونپور گرفته و با اهل و عیال از آب نرهن گذشته فرود آمدند
 و یوسف محمد خان ولد اتکه خان بر سر ایشان نامزد شد و خود
 هم متعاقب آمده طاهر جونپور را بمسکر ساختند و آصفخان درین
 منزل با پنج هزار سوارگر آزمای بانفاق مجنون خان ملازمت کرد و
 هدایا گذراند و در معرض قبول افتاد و در روز جمعه دوازدهم ذیحجه
 سال مذکور در ارک جونپور نزول فرمودند و آصفخان سرداری لشکر
 یافته در گذر نرهن مقابل خان زمان رفته فرود آمد و دران ایام حاجی
 محمد خان سیستانی را برصالة جانب سلیمان کررانی حاکم بنگاله که اتحاد
 قوی بخانزمان داشت نامزد گردانیدند تا او را از امداد و معاونت خان
 زمان باز دارد چون بقلمه رهتاس رسید افغانانی که رابطه یکانکی
 بخانزمان داشتند حاجی محمد خان را گرفته نزد او فرستادند و خانزمان
 بنابر آشنائی قدیم که ما بین حاجی محمد خان و او بود در تعظیم
 و احترام کوشیده قرار داد که والد خود را همراه او بدرگاه فرستد تا استشفاع
 نموده استعفاي زلات خانزمان نماید و در همین ایام حسن خان
 خزانچی و مها پاترباد فروش را که از پاریامتگان شیر شاه و اسلم
 شاه که در فن موسیقی و شعر هندی بی عدیل بود پوکالت نزد راجه
 لوقیسه که بجمعیت و شوکت از میان راجهای دیگر امتیاز داشت
 فرستادند تا دست امداد و امانت از خان زمان کوتاه داشته او را
 دو جوار خود پناه دهد و سلیمان را نیز از مظاهر ت روی باز داشته

در مأموره کار خود سازد از این معنی را طوعاً و رغبتاً قبول نموده فیضان و تحف و هدایای نفیس روانه داشته اطاعت قبول نمود تا این هر دو وکیل باز گشته در آگره بدرگاه واصل شدند همدرین ایام چون مظفر خان و دیگر ارباب دخل از جهت شومی طمع و حرص سخنان بکنایه و تصریح گوش زد آصف خان ساخته تحف و نفایس بسیار و توقعات بعید از و چشم داشتند و راه تعنت مسلوک داشته جمعی را باعث بر تقریر اموال چوره گده شدند و از و مطالبه می نمودند آصفخان زمانی که در مقابله خان زمان بگذر نرهن نشسته ازان سخنان متردد و متفکر شده می بود تا نیم شبی باتفاق وزیر خان برادر خود فرصت غنیمت دانسته بجمعیتی که داشت راه ولایت کره گتکه گرفته بکره رفت و بعد از اطلاع حال بجای او منعم خان خانخانان را بسرداری آن لشکر منصوب گردانیدند و شجاعت خان بتعاقب آصفخان نامزد گشته و از مانکپور برگشتی نشسته میخواستند که عبور از آب گنگ نماید آصفخان که پاره راه رفته بود از استماع این خبر برگشته بقصد مدانعه بکنار آب رحید و جنگ عظیم کرده کشتیهایی شجاعت خانی را گذشتن نداد و شجاعت خان بضرورت شب باین طرف آب آمد و آصفخان با جمعیت تمام ازان طرف راه جایگیر خویش گرفت و شجاعت خان درین مرتبه میدان خالی یافته از راه دیگر بکره رفت و بتعاقب غنیمی که بخیال نمیتوانست پیراسون او رسید قدمی چند زد و بجهت وقوع فاصله کبری بچونپور مراجعت نموده بدرگاه پیوست و همدرین ایام حسن خان از جانب برادر خود فتح خان افغان تبتی صاحب قلعه وهنام که در مته

انسی و سبعین و تسهیمایه سلیمان کرزانی او را در قبل داشته
و بشنیدن خبر توجه شاهنشاهی محاصره امتناع نموده بود
بوکالت آمده و پیشکش لایق آورده التماس تعیین سرداری کرد
که قلعه را باو سپارد بنابراین قلیچ خان از جونیپور بهمراهی او نامزد
شد و فتح خان از فرستادن برادر پشیمان گشته و آذوقه فراوان در قلعه
گشوده خطی به برادر نوشت که خود را زود تر بما رسان که خاطر
از جانب ذخیره جمع شده است و قلیچ خان را روزی چند بلباس
تلبیس نگاهداشته بظاهر اظهار انقیاد می نمود اما قلیچ خان بر
نفاقش اطلاع یافته بی نیل مقصود باز گشت

موار جهان بود دستان سام • بدازی هر اندر نیارک مدام
و این رهتاس قلعه ایست از توابع بهار بطول چهارده کوه و عرض
سه کوه و ارتفاع پنج کوه (۹) و درون قلعه زراعت میشود و کثرت آب
ان بمرتبده ایست که اگر میخ بر زمین زند یا دیگدانی بکنند همه جا
آب بدرمی آید و ازان زمان که ان قلعه را شیر شاه گرفت بدست
افغانان بود تا نوبت بفتح خان رسید که سر بسلیمان فرو نمی آورد
عاقبت از فتح خان بتصرف شاهنشاهی در آمد چنانکه مذکور شود
انشاء الله تعالی و چون جونیپور محل نزول رایات شاهنشاهی گردید
و به تنظیم مهم پرداختند پیش از انکه منعم خان را مقدمه
الجیش ساخته مقابل خان زمان فرستند خان زمان در گذر نرهن
نشسته بهادر خان را سردار اعتبار نموده باتفاق مکندر خان بجانب
سردار فرستاد تا ازان طرف بمیانہ ولایت در آمده خلل اندازند
یا لشکر عظیم تا انجا که خواهند دستگاہی وسیع دارند بنابراین

چندی تاز امرای عظام با لشکر عظیم مثل شاه بداخ خان و پسرش
 عبدالمطلب خان و قیا خان و سعید خان و محمد معصوم خان
 فرخودی و دیگران که تعداد اسامی ایشان طولی دارد همراه
 میرمعزالملک مشهدی که جامه سرداری بر قامت امتعداد
 او نازبیا و ناچسپان بود نامزد شدند تا بدافعه و صمانعه اسکندر
 و بهادر بر خیزند و این افواج هنوز مقابل نشده بودند که منعم خان
 خانخانان که با خان زمان نهایت جهة اتحاد داشت چار پنجمه
 بدستور کهنه سپاهیان که در صلح مصالحتها دارند بحرف
 و حکایت و مراسلات و مکاتبات گذرانیدند و چون خواجه جهان
 و دربار خان از چونپور بجهة استعلام امر صلح و جنگ و قرار
 شتاب و درنگ بگذر نرهن رفتند ازان طرف خان زمان با سه چهار
 کس و ازین طرف خانخانان و خواجه جهان نیز با سه چاری در
 کشتی نشسته و یک دیگر را دیده قرار صلح برینگونه دادند که
 خان زمان والده خود را با عم خویش ابراهیم خان اوزبک و فیلان
 نامی که در بدرگاه فرستد و بعد ازان که تقصیرات او معفو شود
 سکندر و بهادر نیز بدرگاه بیایند و دربار خان باز گشته این خبر بسمع
 اعلی رسانید و روز دیگر والده خان زمان و ابراهیم خان را خانخانان
 و خواجه جهان با فیلان همراه گرفته بدرگاه آوردند و در مقام استشفاع
 خانزمان باستعفای گناهان او بودند که بناگاه از سردار خبر هزیمت
 میرمعزالملک سردار رسید و شاهنشاهی بر آشفتنند و آن صلح
 بکین مبدل شد و شرح این حال باجمال آنکه چون افواج شاهنشاهی
 نزدیک بسکندر و بهادر رسیدند ایشان همان جائیکه رسیده بودند

توقف نموده پیغام بمیر معز الملک دادند که واسطه شفاعت باشد
 گناه ما را از درگاه در خواست نمایند تا آنچه از نیلان و غیر آن
 بدست آورده ایم بدرگاه بفرستیم و چون از خطاها پاک شویم
 و تقصیرات ما بخشیده شد بملازمت میرسیم میر معز الملک از آنجا
 که پیوسته دم از انا و لا غیر میزند فرعونیت و شدا دیت که ملک
 موروثی ملذات مشهدی آمده و ازینجا گفته اند

اهل مشهد بجز امام شما * لعنة الله بر تمام شما

دیگری میگوید که

روی زمین گرچه ز مردم خوش است

مشهدی از روی زمین گم خوش است

کج خلقی که بآن مشهور بود بنیاد کرد و گفت پاک شدن شما
 جز بآب تیغ متصور نیست درین اثنا لشکر خان میر بخشی و
 راجه تودرمل از درگاه رسیدند تا امرا از صلح و جنگ بهره قرار
 دهند زود تر بقطع رسانند اگر مصلحت دانند جنگ کنند و الا سکندر
 و بهادر را دلاسا داده بیارند و بهادر خان باز بکناره اردوی شاهنشاهی
 تنها آمده و میر معز الملک را با چندی از امرا طلبیده مقدمات
 صلح در میان آورده گفت که چون خان زمان والده خود و ابراهیم
 خان را بدرگاه میفرستد بلکه تا این زمان فرستاده باشد امید عفو
 گناهان خویش داریم و احتمال غالب همین است و راه جواب
 می بینیم و تا آنزمان که مهم آنجا مشخص نمی شود دست بکارزار
 نمی بریم تا ما هم تا آمدن جواب روزی چند تاخیر نمائید میر
 معز الملک خود آتش بود باز راجه تودرمل حکم روغن فقط پیدا

پیدا کرد و آن آتش را تیز تر ساخت چنانکه غیر از حرف درشتی بر
 زبان ایشان نمیگذشت و بهادر خان و اسکندر خان نوبت شده و پی کار
 خویش گرفته تسویه صفوف نمودند

وقت ضرورت چو نماید گریز • دست بگیرد سر شمشیر تیز
 و ازین طرف میر معز الملک محمد امین دیوانه را مقدم گردانیده
 خود در قلاب جا گرفت و عبد المطلب خان و سلیم خان و کاکر
 علیخان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده را بخود
 متفق ساخت و امرای دیگر بهمینه و میدسه تعیین یافتند و آن
 طرف سکندر خان و دامادش محمد یار هراول و بهادر خان قول
 بود از جانبین چون در کوه برهم زدند و حمله آورده داد سردانگی
 از طرفین دادند و محمد یار بقتل رسید و اسکندر خان گریخته خود
 را بآب حیدری که پس پشت او بود زد و برون رفت و اکثری از
 مردمش غریق شدند و بعضی دیگر زیر آب تیغ ماندند و انواع
 همه پی تاراج رفتند و میر معز الملک تنها از سرداران باندک
 مردم ماند اما حق اینست که خیلی از جوانان نبرد آزما می
 خصوصاً همین خان خویش مهدی قاسم خان و باقی محمد خان
 و دیگران که از سرداری میر معز الملک و حکومت راجه تودرمل
 ملول بودند بموجب لافاء للملوك توده آن چنانکه می بایست
 نکردند درین وقت بهادر خان که هنوز با برجای بود فرصت
 غنیمت دانسته از جای حرکت نمود و بمجرد رسیدن میر معز الملک
 را برداشت و شاه بدافع خان داد جلالت داده از اسب بزمین آمد
 و پسرش عبد المطلب خان هر چند زور آورد که تواند دست او

گرفت میسر نشد آخر پسر بدر رفت و پدر بدست اوزبگان افتاد
 بی^(۲) بلا نازنین شمرک او را * چون بلا دید در سپرد او را
 و راجه تودرمل و لشکر خان که بعنوان طرح مانده بودند تا شب
 طرح جنگ انداختند اما نایده داشت و متفرق گشتند و روز
 دیگر یکجا شده بشیرگده آمدند و حقیقت حال را بدرگاه معروض
 داشتند آمدیم بر هر حرف خان زمان چون خانخانان و الداء خان
 زمان و ابراهیم خان را با میرهادی صدر و نظام انما که محل
 اعتماد خان زمان بودند بدرگاه آورد و فیلان جنگی گذرانید و ابراهیم
 خان هر برهنه و تیغ و کفن در گردن بجای ردا انداخته و خود را
 تسلیم کرده بزبان حال و مقال میگفت

خواهی بدار و خواه بکش رای رای تست

و خانخانان نیز در مقام شفاعت ایستاده خدمات این جماعه بیاد
 آورد و گناهان ایشان بعفو مقرون گشت و جایگیرها بحال ماند
 و فرمودند که تا اردوس گبهال پوی اینجا باشد ایشان از آب نگذردند
 و وکیلان ایشان در آگه آمده فرامین درست بسازند و حسب فرمان
 متصرف شوند و الداء خانزمان این مزده به پسران فرستاد و بهادر
 و سکندر فیل کوه پاره و فیل صفت شکن را که ماده نزع و کین بودند
 با تحف دیگر بدرگاه روانه گردانیدند در همین اثناء عرضداشت
 راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ و هزیمت و نفاق امرا
 رسید شاهنشاهی فرمودند که چون بجهت خاطر خانخانان از کناه

خان زمان و دیگران گذشته ایم امرای عظام بدرگاه بیابند و میر معز الملک و راجه تودرمل به معرض عتاب آمدند و نفاق پیشگان مدتی از کورنش محروم ماندند و سعادت بودند و باز به پایه تقرب خویش رسیدند و درین ایام کوچ کرده سیر قلعه چنار و شکار فیل در جنگل آن قلعه نموده به اردو پیوستند و زمانی که چنار معسر شده بود خان زمان به تعجیل از آب گنگ گذشته و نقض آن عهد کرده به محمد آباد که از توابع قصبه مو است آمد و گماشتگان بضبط جونپور و غازی پور فرستاد و اینمعنی بر طبع شاهنشاهی دشوار نموده اشرف خان میر منشی را به جونپور فرستادند تا والدۀ خان زمان را در قلعه نگاهدارند و هرکس که از اهل بغی باشد بدست آورد و ارد و را بحراست خواجه جهان و مظفر خان گذاشته به ایفار بقصد استیصال خانزمان شناختند و باز به کنار آب سررار رفت و کشتی های پراز اسوال و اسباب که حکم گنج باد آورد داشته بدست دولتخواهان افتاد و لشکر شاهنشاهی کناره آن آب گرفته جنگلهای انبوه را طی نمود و چون معلوم شد که خان زمان خود را بدامن کوه سوالک کشید ترک تعاقب او نموده باز گشتند و در همان اثنا بهادر خان با جمعی از مردم کار آزموده به جونپور رفته و کمند ها انداخته بر قلعه برآمد و والدۀ خود را خلاص داده و اشرف خان را دستگیر کرده قصد آن داشت که بر آرد و بریزد چون خبر مراجعت اعلام شاهنشاهی شنید با اتفاق سکندر خان در گذر نرهن از آب گنگ گذشته فرار نمود و در پنجم ماه رجب سال نهمد و هفتاد و سوم که روز ولادت با سعادت شاهنشاهی

است در ظاهر برگزیده نظامیاد از توابع جوانپور مجلس وزن منعقد
 شد که بر رسم مقرر در حالی دو بار بحساب تاریخ شمسی و قمری
 بطاوت نقره و سایر اجناس بر میگشند و آن را بربراهمه هند و غیر ایشان
 صرف می نمایند و شعرا درین باب شعرهای داپذیر گفته اند و
 میگویند و از آنجا رحل اقامت در ارک جوانپور انداختند و خان
 زمان بشنیدن خبر اقامت میرزا میرک را که آخر رضوی خان شد
 نزد خانخانان بجهة استشفاع فرستاد و او باتفاق والد خانزمان
 بدرگاه آمده پیغام رسانید خانخانان باتفاق میر عبد اللطیف
 قزوینی و ملا عبد الله مخدوم الملک و شیخ عبد الذبی صدر دیکر بار
 التماس عفو تقصیرات خانزمان نمود و بدرجه قبول افتاد و خواجه
 جهان و میر مرتضی شریفی که از نسل علامه نوع بشر عقل هادی
 عشر میر سعید شریف جرجانی قدس سره است و مخدوم الملک را
 بجهة توبه دادن خان زمان از بغی و رسانیدن سروده عفو بگوش
 هوش او فرستادند خان زمان باستقبال بر آمده حسب مدعا موکند
 خورد و اعزّه را بشرايط تعظیم و تکریم رخصت داد شاهنشاهی در
 اواخر سنه ثلث و سبعین و تسعمایه (۹۷۳) مراجعت نموده متوجه
 دار الخلافت شدند و در روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه مذکوره
 باگه رسیده بعشرت گذرانیدند و از آنجا بمعمره جدید نگر چین رفته
 بچوکن بازی و سگ تازی و جانور پرانی مشغول شدند و گوی
 آتشین اختراع کردند که در شب تاریک توان باخت و درین ایام
 محمد یوسف خان ولد اتکه خان بعلمت شرب مدام در گذشت
 ثلث مهلکات للانام • و داعیه الصحاح الی السقام

مدام مدامة و مدام و طی * و ادخال الطعام علی الطعام
 و درین سال مهدی قاسم خان و چندی را از امرا مثل حسین خان
 خویش او و خالد بیخان و غیر ایشان با سه چهار هزار کس بر سر
 آصفخان در ولایت کرهه کتنگه نامزد گردانیدند و آصفخان قلعه چورا
 گرا گذاشته عرضداشت مشتمل بر عفو تقصیرات بدرگاه فرستاد و
 چون روی قبول نیافت خطی بخان زمان نوشته باتفاق وزیر خان
 برادر خود بجنونپور نزد خانزمان آمد و خانزمان بار در مجلس اول
 چنان متکبرانه سلوکی نمود که آصف خان از آمدن پشیمان گشت
 آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

و مهدی قاسم خان ولایت کرهه را بضبط در آورده و بجایگیران
 داده و از تعاقب آصفخان باز مانده از راه هندیه متوجه مکه معظمه
 شد و آن سعادت را دریافت و حسین خان با مردم خویش تا قلعه
 ستواس قریب بملک دکن بمشایعت او رفت و بیک ناگاه ابراهیم
 حسین میرزا و شاه میرزا و محمد حسین میرزا اولاد سلطان محمد
 میرزا که از جانب پدر با میر تیمور صاحب قران و از جانب مادر
 بسطان حسین میرزا میرمک و پیرو معمر شده و پرگنه اعظم پور را
 شاهنشاهی بجایگیری داده بودند در ولایت سنبل سرکشی بنیاد
 نهادند و بعد از فتح خان زمان و توجه شاهنشاهی بجانب پنجاب
 بر سر میرزا محمد حکیم از پیش خانخانان منعم خان قرار نموده
 و خود را بمیان ولایت کشیده و بدلهی رسیده سری بملک مالوه

بر آوردند و از آنجا در برادر که شاه میرزا و محمد حسین میرزا باشند
 بهندیه رفته پیچیدند و ابراهیم حسین میرزا بجانب ستواس رفت
 که فاصله ده کوره راه باشد و حسین خان باتفاق و استظهار مقرابخان
 نام مرداری از امرای دکن در ستواس متحصن شد و ذخیره در
 قلعه نبود و مهم بخوردن گوشت اسب و شتر و گاو کشیده کار بجان و
 و کار با ستخوان رسید و مدد از هیچ جانب نیامد و با وجود آن هر
 چند میرزا ابراهیم حسین مقدمات صلح در میان آورد اهل قلعه در جنگ
 تقصیر نداشتند تا صبحی بر قدم خان برادر مقرابخان را که در
 هندیه قتل شده بود بر سر نیزه برداشته بمقرب خان نمودند و خبر
 رسانیدند که هندیه مفتوح شد و زه زاک تور ساکنان آنجا همه امیر
 گشتند و والده او را همراه آورده در نظرش داشتند و گفتند که اهل
 و عیال مقرابخان خود این حال پیدا کرد شما بچه اعتماد جنگ
 میکنید مقرابخان بی پای شده و مقرب غلامی گشته میرزایان را آمده
 دید و حسین خان را نیز امان داده بعهده و قول بیرون آورده اول
 تکلیف نوکری کردند و چون قبول نکرد او را بمسلاست گذرانیدند تا در
 سنه اربع و سبعین و تسعمائة (۹۷۳) و قدیکه شاهنشاهی از لهور باگوره
 آمده بودند ملازمت نمود و تربیت یافته پرگنه شمساباک را بر پتالی
 که جایگروی بود اضافه ساختند و جامع این منتخب پیش ازین
 بیک سال در عمر خوب از بداون به پتالی رفته بخان مذکور آشنا
 شده و از بس که متخلق و متواضع و درویش سیرت و شجاع و باذل

و پاکیزه روزگار و اهل سنه و جماعة و علم پرور و فصل دوست بود
و نيك پيش آمد از صحبت او بجای ديگر رفتن و ملازمت نمودن
خوش نیامد و مدت ده سال دران زرايای صجھول و خدایای خمول
در تردد های مواسا باوی شرکت داشت اخر فلک شعبده انگيخت
و چشم زخمی دران صحبت رمید و امری غریب باعث پر جدائی
شد و او هر چند در مقام عذر خواهی در آمده باز وسایل و وسایط
انگيخت و در بداون رفته والده مرحومه را شفيع ساخت فايده نکرد
بملازمت خليفه زمان شتافت

دل که رنجيد از کسی خرسند کردن مشکل است

شيشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

الغرض خانزمان آصفخان را باتفاق بهادر خان بجهت تسخير بعضي
از ولايات افغانان نامزد کرد و وزير خان را بحيله پيش خود نگاه
داشته نظر بند فرمود و هر دو برابر بمراسلات قرار پرفرار داده ميعادي
معين ساختند و در شبی معهود اين از پيش خان زمان گريخت
و از نزد بهادر خان جدا شده سي كروه راه طی نموده طرف اگرة
و مانگپور را پيش نهاد خود ساخت و بهادر خان از عقب آصفخان
رانده مابدين جونپور و مانگپور جنگ صعب ميان مريقين روی داد
و آصفخان گرفتار شد و بهادر خان او را در عمارى فيل برداشته روانه
گشت درين اثنا وزير خان از جونپور خود را آنجا رسانيد كه برادرش
را می بردند و مردم بهادر خان چون در پی غارت متفرق شده بودند
بهادر خان تاب مقاومت او نیاورده فرمود تا آصفخان را در عمارى به
قتل رسانند و بر بينی او زخم شمشيري رسيد و دو سه انگشت اوی

نیز بریده شد و وزیرخان پیش دستی نموده او را خلاص داد و هر دو پیران خود را بکره رسانیدند و بهادرخان بی غرض باز گشت و وزیرخان در نواحی لاهور زمانی که شاهنشاهی بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته بشکار قمرغه متوجه بودند آمده بوسیله مظفرخان ملازمت کرد و فرمان عنایت آمیز بنام آصفخان صادر شد و درین حال میرزا محمد حکیم بلاهور آمد و باعث آن بود چون میرزا سلیمان مرتبه سوم از کابل بازگشت و میرزا محمد حکیم کابل را متصرف شد و امرای شاهنشاهی را رخصت هندوستان داد و خواجه حسن نقشبندی و کدل بامتقال گشت و خان گلان رنجیده آمد میرزا سلیمان بار چهارم میدان خالی یافته باتفاق منگوحه خود ولی نعمت بیگم بقصد کابل شتافت و محاصره کرد و میرزا محمد حکیم کابل را بمحمد معصوم کوکه که عاقبت فتنها انگینخت و در هندوستان باغی گریها کرد و بمیارشجاع امت سپرده خود باتفاق خواجه حسن نفس بندی بغور بند رفت و میرزا سلیمان چون کابل را بزور نمیتوانست گرفت ولی نعمت بیگم را بفریب و مکر بقرباباغ که ده کروهی کابل است در سرحد غور بند فرستاد تا مقدمات صلح در میان آورد و موگند های شاد و غلاظ خورد و میرزا با معدودی چند رفت و خواجه حسن نیز برین صلح و صلاح متفق بود و باقی قاقشال رضا بدین معنی نداشته می گفت که این عورت مکاره و خداعه است اعتماد را نمی شاید

از ره سرو بعشوه دنیا که این مجوز * مکاره می نشیند و محذاله میروید و میرزا سلیمان پیش از آنکه میرزا محمد حکیم در قراباغ رسد بایلغار